

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

باز تایپ و ارسال از: لاله

تاریخ حزب کار البانی

انستیتوی تحقیقات مارکسیستی لنینیستی در جنب کمیته مرکزی حزب کار البانی
چاپ «نعم فر اشری» تیرانا ۱۹۶۹

بخش سی و هشتم

۲۸ می ۲۰۱۴

در هم شکستن ارتجاع داخلی، شرایط پیروزی مبارزه به ضد اشغالگران

«بالی کمبتار» بیرق داران، روحانیون بزرگ کاتولیک، سیاست مداران فاشیست، همگی به سرعت به المان ها پیوستند. عده ای از سران «بالی کمبتار» شخصیت های عالی روحانی و نمایندگان سایر جریانات ارتجاعی به اشغال مقاماتی در شورای سلطنت، دولت و سایر ارگان های مهم خیانت پرداختند.

اینک که «بالی کمبتار» در راه خیانت به پیش می تاخت و در کنار نازی های المانی به مبارزه مسلحانه آشکار به ضد جنبش رهائیبخش ملی دست می زد حزب کمونیست و شورای عمومی ناچار بودند که به این ابزار اشغالگران با همین شیوه یعنی با مبارزه مسلحانه به مقابله برخیزند. در یکی از رهنمود های کمیته مرکزی حزب کمونیست البانی چنین گفته می شد:

«وحدت با «بالی کمبتار» امری است مربوط به گذشته. دیگر چنین مسأله ای وجود ندارد. آنچه اکنون بایسته است در هم شکستن «بالی کمبتار» است.»^۱

درست در همین موقع بود که خیانت عباس کوپی و هواداران زوغو به روشنی آشکار شد. عباس کوپی پس از آن که از شرکت در کنفرانس لایبنوت امتناع ورزید از صفوف جبهه رهائیبخش ملی گریخت. او با مقاصد معینی به منظور بالا بردن اعتبار زوغو و جلوگیری از افزایش حیثیت، نفوذ و نقش رهبری حزب کمونیست به جبهه پیوسته بود. او همیشه طبق تعالیم امپریالیست های انگلیس عمل می کرد که می خواستند به وسیله هواداران زوغو نظارت خویش را بر جنبش رهائیبخش ملی و پس از جنگ بر البانی بر قرار سازند و چون این مقصد بر آورده نشد در وضعی که پس از تسلیم ایتالیا به وجود آمد عباس کوپی موقع را مناسب دانست که جبهه رهائیبخش ملی و حزب کمونیست را از میان بردارد. وی در ماه سپتامبر به کمک انگلیس ها تشکیل «لگالیتی» را اعلام داشت و در ماه نومبر چیزی به نام «کنگره» این

^۱ - نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست البانی، ۱ اکتوبر ۱۹۴۳. اسناد عمده حزب کار البانی، جلد اول صفحه ۱۷۷

سازمان گرد آورد. «لگالیتی» وظیفه اش آن بود که خلق البانی را از حزب کمونیست جدا کند و به منظور استقرار مجدد رژیم زوغو به خود ملحق گرداند. هواداران زوغو به این منظور به نبرد تبلیغاتی وسیعی دست زدند تا رژیم را یگانه رژیم قانونی جلوه دهند و نمونه «رژیم آزادی، آرامش، نظم، صلح و عدالت!» بنمایانند. آنها از احزاب مختلف سیاسی و از آن جمله «جنبش رهاییبخش ملی» و حزب کمونیست دعوت کردند که در زیر پرچم «لگالیتی» گرد آیند و در عین حال عباس کوپی نیرو های خود را به نیرو های دولت کیسلینگ و «بالی کمبتار» ملحق ساخته، پشتیبانی اشغالگران المانی را به دست آورند.

نازی ها با آن که خوب می دانستند که عباس کوپی و لگالیتی ابزار انگلیس ها هستند خود را آماده کمک و پشتیبانی نشان دادند. هیتلری ها و هواداران زوغو در دو هدف عاجل مشترکی با یک دیگر متحد بودند که عبارت بود از درهم شکستن حزب و خاموش ساختن جنبش رهاییبخش ملی.

حزب کمونیست همه کارکردها و کلیه امکانات خویش را مورد استفاده قرار داد تا عباس کوپی و هواداران زوغو را قانع کند که از دشمنی با نهضت رهاییبخش ملی دست بردارند و با پیوستن به جبهه رهاییبخش ملی به مبارزه مسلحانه علیه المان ها بپردازند. حزب کمونیست در مورد اعلام سازمان «لگالیتی» بار دیگر توضیح داد که با تشکیل حزبی هوادار زوغو و یا هر حزب سیاسی دیگر در کشور مخالف نیست. ولی هر حزبی که احتمالاً به وجود آید ضرورتاً باید به پیکار با اشغالگران دست بزند و در جبهه مشترک رهایی ملی شرکت جوید.

در شرایط آن روز، هیچ حزبی و هیچ نیروی مسلحی در خارج از جبهه رهاییبخش ملی نمی توانست بیطرف بماند. هر جمعیتی جدا از جبهه رهاییبخش ملی مسلماً به خدمتگزاری به دشمن کشانده می شد. از این جهت هرچه عباس کوپی کوشید که به سفارش انگلیس ها عمل کند و به مثابه همکار المانی ها شناخته نشود از عهده بر نیامد. در آغاز دسمبر شورای عمومی رهاییبخش ملی فعالیت جنایتکارانه ضد ملی عباس کوپی را مورد بررسی قرارداد و رسماً تصمیم گرفت که وی را از شورای عمومی و ستاد کل اخراج کند و در عین حال وی را به مثابه دشمن خلق البانی و «لگالیتی» را به مثابه سازمان خائن بشناساند.

این که تمامی ارتجاع در کنار اشغالگران المانی به مبارزه صریح و مسلح علیه ارتش رهاییبخش ملی و جبهه رهاییبخش ملی بر خاسته بود نشان می داد که صف بندی عمیقی در درون نیرو های سیاسی داخلی و طبقات اجتماعی روی داده است. نهضت انقلابی بین این نیرو ها مرز مشخص کشید و آنها را به دو بلوک تقسیم کرد که دشمن جانی یک دیگر بودند. از یکسو اکثریت عظیم خلق البانی یعنی طبقه کارگر، دهقانان تهیدست و میانه حال، خرده بورژوازی و قسمت اعظم بورژوازی متوسط شهرها، روشنفکران میهن پرست و عناصر منفردی از قشر های بالائی جامعه، همگی در جبهه رهاییبخش ملی تحت رهبری حزب کمونیست متحد و متشکل شده بودند. نیروی ضربتی عمده این جبهه عبارت بود از ارتش رهاییبخش ملی و تکیه گاه خارجی اش مبارزه جهانی ضد فاشیستی و در درجه اول جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی. از سوی دیگر طبقه مالکان بزرگ ارضی، بیرقداران، بورژوازی ارتجاعی، اکثریت دهقانان ثروتمند، بخش مرتجع روشنفکران و روحانیان، در سازمان ها و گروه های نامتجانسی گرد آمده بودند که رابطه محکم اتحاد بین یک دیگر نداشتند. نیروی مسلح ارتجاع عبارت بود از واحد های ژاندارمری و دار و دسته های بالیست ها، هواداران زوغو و بیرقداران. سازمان ها و نیرو های مسلح ارتجاعی، بلوک متمایز و مستقلی تشکیل نمی دادند بلکه در خدمت اشغالگران نازی بودند و موجودیت شان قبل از هر چیز مدیون کمک آنها بود.

در چنین شرایطی حزب کمونیست رهنمود داد که بایست سازمان ها و نیرو های مسلح ارتجاعی یعنی نیرو های را که در خارج از جبهه رهاییبخش ملی مانده اند با اسلحه از پای در آورد و بایست مبارزه علیه ارتجاع را بخش جدائی ناپذیری از مبارزه عمومی علیه اشغالگران دانست. ستاد کل به واحد ها و قسمت های پارتیزانی فرمانی داد که

مرتجعان را از کلیه مناطق آزاد شده برانند. نبرد پیروزمندانه علیه نازی های المانی بدون نبرد همزمان علیه خدمتگزاران آنها غیر ممکن بود.

توده های وسیع خلق بیدرنگ از موضع گیری حزب کمونیست در مورد قلع و قمع «بالی کمبتار»، «لگالیتی» و سایر نیرو های ارتجاعی پشتیبانی کردند. آنها خودشان خواستار این قلع و قمع بودند زیرا که خیانت سازمان های مذکور را به تجربه دریافته بودند.

حزب کمونیست البانی در عین حال که مجبور بود با «بالی کمبتار» و «لگالیتی» با اسلحه نبرد کند مشی عمومی خود را که در جلسه تأسیس حزب و در نخستین کنفرانس سراسری وی تعیین شده بود از یاد نبرد. خصلت رهائیبخش ملی مبارزه و اصل وحدت تمام خلق البانی در جبهه رهائیبخش ملی صرفنظر از تعلقات طبقاتی، عقاید سیاسی و معتقدات مذهبی و تفاوت های محلی، به قوت خود باقی بود. در جبهه رهائیبخش ملی حتی به روی بالیست ها، هواداران زوغو و ژاندارم هائی که از سازمان ها و نیرو های مسلح ارتجاعی می گریختند، مشروط بر این که دست خویش را به خون خلق نیالوده باشند، همچنان گشوده ماند. رهنمود داده شده که از هیچ کوششی برای جدا کردن عناصر گمراه از سران خائن دریغ نشود.

حزب به ویژه مراقبت داشت که پیکار علیه اشغالگران المانی که همچنان دشمن عمده بودند، هرگز قطع نگردد.

ادامه دارد...